



۲۰۱۹/۰۳/۲۰

حامد فارانی

انسانها بعضی اوقات نمی توانند درد دل شان را با هر کسی در میان گذارند و احساسی و دردی را که دارند ناچار می شود آنرا در خود نگه دارند چون همرازی کم پیدا می شود انسان مجبور می شود دردش را به تنهایی حمل کند. در همین فکر بودم که شعر ذیل تحت عنوان **(درد سیمرغ)** از پدرم استاد محمود فارانی شاعر و نویسنده شناخته شده افغانستان بیادم آمد که گویا وضعیت من و شاید هزاران نفر دیگر مثل من در آینده آن دیده شود. به همین سبب آن را با شما دوستان شریک می سازم.

درد سیمرغ

راز آتشکده دل بکسی نتوان گفت
 خبر صاعقه در گوش خسی نتوان گفت
 همچو پروانه خموشانه شوم خاکستر
 که سر عشق بهر بوالهوسی نتوان گفت
 گرچه چون صبح کنم سینه خونین را چاک
 قصه داغ جگر بانفسی نتوان گفت
 راهزن تا ره منزل نزند ای رهرو
 مقصد قافله را باجرسی نتوان گفت
 چونکه در پرده شب شحنه و دزدند یکی
 شکوه از راهزنی با عسی نتوان گفت
 در قفس گوشه گرفتم زرقیبان چمن
 باز هم فاجعه با همقفسی نتوان گفت
 ای تُنک حوصله تو محرم اسرار نی
 درد سیمرغ به پیش مگسی نتوان گفت

بر لینک ذیل لطفاً کلیک کنید

<https://www.youtube.com/watch?v=pPVEe0fG4Yo>

د پانو شمیره: له 1 تر 1

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پتهله مور سره اړیکه ټینگه کړئ: maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په ځير و لولئ